

The Typology of Arrogance and its Nature in The Holy Qur'an

Sima Joveinypoor ¹

Soheyla Pirozfar ²

One of the most important discussions of the Qur'an in the field of ethics and sociology is the analysis of arrogance in its dimensions and levels. The Holy Qur'an has been dedicated to the perseverance and institutionalization of this culture in individuals and societies, and the presence of mercenaries throughout the ages, which has led many Quranic verses to be attributed to their ethical-behavioral attributes. The significance of this issue is so far as recognizing the phenomenon of arrogance in any era and time is considered as an instrument of religious insight and the importance of social issues.

In this essay, it has been attempted to provide a comprehensive, precise analysis of the nature of arrogance and the semantic domain of the term, to analyze and rooted in its various types and to extract the factors, origins and effects of this phenomenon. This paper studies the relevant verses in the field of arrogance in a text analysis method. By examining the term "arrogance" alongside the synonymous vocabulary and its synonym, it refers to the context, factors and effects of this social phenomenon, and it follows that abusive arrogance is the root and cause of other forms of arrogance. The aristocracy, military and economic power, the needlessness of God and the neglect of divine power are among the most important factors in the formation of arrogance. It also reinforces the spirit of uprising, oppression and self-esteem, and paying attention to divine values and self-centeredness and self-esteem, including the Qur'anic guidelines for the article with this disproportionate social character.

Keywords: Semantics, The Holy Quran, Arrogance, Disobedience, Disbelief, Oppression.

¹. Ph.D. graduated of Quran and Hadith Sciences in Ferdowsi University of Mashhad. si.joveinypour@gmail.com

². Associate professor of Quran and Hadith Sciences in Ferdowsi University of Mashhad. (Responsible Author) spirouzfar@um.ac.ir

گونه‌شناسی استکبار و ماهیت آن در قرآن کریم

سیما جوینی پور*

سهیلا پیروزفر**

تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۸/۱۶

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۷/۱۲/۲۰

چکیده

یکی از مهم‌ترین مباحث قرآنی در حوزه رفتارشناسی و جامعه‌شناسی، تحلیل و بررسی استکبار در ابعاد و سطوح مختلف آن است. عنایت قرآن کریم به استکبارستیزی و نهادینه کردن این فرهنگ در افراد و جوامع و وجود مستکبران در همه اعصار، باعث شده آیاتی چند از قرآن به بیان ویژگی‌ها و صفات اخلاقی - رفتاری آنان اختصاص یابد. اهمیت این موضوع تا جایی است که شناخت پدیده استکبار در هر عصر و زمانی، از لوازم بصیرت دینی و از اهم موضوعات اجتماعی تلقی می‌شود. در این جستار، تلاش شده تا با ارائه تعریفی جامع و تحلیلی دقیق از ماهیت استکبار و بررسی حوزه معنایی این واژه، به تحلیل و ریشه‌یابی انواع و اقسام آن و استخراج عوامل، ریشه‌ها و آثار این پدیده پرداخته شود. این پژوهش به شیوه تحلیل متن به بررسی آیات مربوط به حوزه استکبار پرداخته است. با بررسی واژه استکبار در کنار واژگان هم‌نشین و مترادف آن، به زمینه‌ها، عوامل و آثار این پدیده شوم اجتماعی اشاره نموده و نتیجه می‌شود که استکبار عبادی، ریشه و علت سایر اقسام استکبار می‌باشد. اشرافیت، قدرت نظامی و اقتصادی، بی‌نیازی از خداوند و نادیده انگاری قدرت الهی، از مهم‌ترین عوامل شکل‌گیری استکبار به شمار می‌آید. همچنین تقویت روحیه قیام و ظلم‌ستیزی و خودباوری و توجه به ارزش‌های الهی و خروج از خودمحوری و هوای نفس، از جمله راهکارهای قرآن برای مقاله با این صفت مذموم اجتماعی است.

واژگان کلیدی

قرآن کریم، معناشناسی، استکبار، استضعاف، کفر، ظلم.

si.joveinypour@gmail.com

* دکترای علوم قرآن و حدیث دانشگاه فردوسی مشهد

spirouzfard@um.ac.ir

** دانشیار گروه علوم قرآن و حدیث دانشگاه فردوسی مشهد (نویسنده مسئول)

طرح مسئله

واژه «استکبار» با مشتقاتش ۴۸ بار در قرآن کریم به کار رفته است. واژگان «عتوّ»، «علوّ»، «استنکاف»، «کفر»، «ظلم» هم‌نشین با واژه استکبار در قرآن به کار رفته‌اند و واژگانی چون «بغی»، «بطر»، «استغناء» و «طغیان» از نظر معنایی هم‌تراز با واژه استکبار قرار داده شده‌اند. مستکبران در هر دوره و زمانی، به اشکال و صور مختلف به برتری‌جویی و فساد در زمین پرداخته‌اند و گروه بسیاری از انسان‌ها را به بردگی و استضعاف کشانده‌اند. فرضیه این مقاله آن است که استکبار، رابطه تنگاتنگی با رفاه اقتصادی و قدرت دارد. استکبار نه تنها موجب آثار شومی برای مستکبر می‌شود، بلکه تبعات منفی و خطرناکی برای جوامع بشری و مانعی مهم در راستای پیشرفت تمدن‌ها محسوب می‌شود. سؤال اصلی این تحقیق آن است که چگونه می‌توان با تحلیل و بررسی ماهیت و گونه‌های استکبار، به عوامل و ریشه‌های استکبار و نیز راهکارهایی جهت مقابله با این پدیده شوم دست یافت.

پیشینه تحقیق

درباره موضوع استکبار در قرآن کریم، آثاری به رشته تحریر درآمده که هر یک از زاویه‌ای خاص و بعضاً از منظرهای متفاوت بدان نگریسته‌اند. در ذیل به معرفی برخی از این آثار می‌پردازیم:

مقاله «معناشناسی استکبار در قرآن» از اصغر افتخاری و مجتبی باباخانی؛ در این مقاله نویسندگان پس از تبیین واژه استکبار به پیامدهای استکبار در سطوح مختلف اخلاقی، اعتقادی-روحی و روانی و نیز اجتماعی پرداخته‌اند. مقاله «معناشناسی واژه استکبار در قرآن بر مبنای نظریه ایزوتسو» از سید مهدی شهیدی؛ در این مقاله به تبیین واژه استکبار با رویکرد معناشناسی بر اساس روش ایزوتسو پرداخته شده است. مقاله «تکبر و استکبار» از مینو صابریپور؛ در این مقاله مفهوم استکبار از دید علمای لغت و اخلاق بررسی شده و به عواقب استکبار و راه درمان آن اشاره شده است. مقاله «استکبار و شیوه‌های مبارزه با آن در قرآن» از سید صمد موسوی؛ در این مقاله واژه‌شناسی استکبار، زمینه‌ها و عوامل پدید آمدن و راه‌های مقابله با آن مورد بررسی قرار گرفته است.

در نوشته‌ها و آثار مشابه، کمتر به موضوع گونه‌شناسی استکبار پرداخته شده است. از این رو، در مقاله حاضر سعی شده به تبیین روشن و دقیق از گونه‌های استکبار و روش‌های اجرایی آن پرداخته شود.

۱. مفهوم‌شناسی «استکبار»

از آنجا که معناشناسی، روشی جدید و کارآمد برای بررسی و تبیین مفاهیم و واژگان و کشف معانی جدید است، در این مقاله ابتدا با روش معناشناسی به بررسی واژه استکبار پرداخته و سپس به حوزه گونه‌شناسی وارد شده‌ایم، چراکه تا مفهوم و معنای دقیق استکبار روشن نگردد نمی‌توان به درک عمیق و تحلیل جامعی از گونه‌های استکبار دست یافت.

۱-۱. معنای لغوی و اصطلاحی «استکبار»

واژه «استکبار» از باب «استفعال» و از ریشه «کبر» به معنای «عظمت و بزرگی قدر» است (فراهیدی، ۱۴۱۰، ج ۵، ص ۳۶۱). «کبر» حالتی ناشی از «اعجاب نفس و احساس خودبرتربینی» است که دو وجه دارد؛ یکی آن است که انسان در شرایط زمانی و مکانی مناسب، طلب بزرگی و عظمت کند که در این صورت، امری شایسته و پسندیده است. وجه دیگر، آن است که وی ابراز بزرگی نماید، در حالی که در واقع آن‌گونه نیست (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲، ص ۶۹۷). «کبر» با دیگر کلمات و واژگان هم‌رتبه خود، همچون شرک و کفر، ارتباط اساسی و وابستگی بنیادی داشته و در یک شبکه معنایی قرار دارند.

اهل لغت و مفسران، «استکبار» را نپذیرفتن حق از روی عناد و تکبر (ابن منظور، ۱۴۱۴، ج ۵، ص ۱۲۶) و اصرار بر نشنیدن سخن حق و پذیرش دعوت الهی معنا نموده‌اند (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۲۰، ص ۳۰).

«مستکبر» به کسی اطلاق می‌شود که به دنبال برتری بر دیگران است و این برتری‌جویی به این خاطر است که خود را از دیگران بزرگ شمرده و به دنبال جایگاهی است که شایسته آن نیست (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱۲، ص ۲۶۶؛ نیز نک به: ج ۲۰، ص ۸۸). به دلیل همین خودبرتربینی است که مستکبر، همیشه از پذیرفتن حق، خودداری نموده و به مجادله با آیات الهی می‌پردازد. «إِنَّ الَّذِينَ يُجَادِلُونَ فِي آيَاتِ اللَّهِ بِغَيْرِ سُلْطَانٍ أَتَاهُمْ إِنْ فِي صُدُورِهِمْ إِلَّا كِبْرٌ مَا هُمْ بِبَالِغِيهِ...» (غافر: ۵۶)

۲-۱. تفاوت واژه «استکبار» با «تکبر»

تکبر به معنای ظهور با کبریا و بزرگ جلوه کردن است؛ خواه متکبر، حقیقتاً دارای بزرگی باشد، مانند خداوند متعال و یا دارای بزرگی نباشد و تنها ادعای بزرگی کند، مانند تکبر غیر خدا. بنابراین، تکبر در یک مورد بر حق است و آن در جایی است که درباره خداوند به کار رود (حشر: ۲۳) پس تکبر در غیر خداوند، باطل است و متکبر، سرزنش می‌شود (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱۲، ص ۲۶۶).

باید توجه داشت که واژه استکبار در مورد خداوند متعال هرگز به کار برده نمی‌شود چراکه استکبار یعنی به دنبال بزرگی و برتری و کسی به دنبال بزرگی است که بزرگی را نداشته باشد، در صورتی که خداوند، بزرگ و بلند مرتبه است. بنابراین استکبار همیشه مذموم و زشت است ولی تکبر، تنها در غیر خداوند، مذموم و زشت است (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱۲، ص ۲۶۶). همچنین، مستکبر و متکبر گرچه از نظر معنی با هم متفاوتند ولی مصداق هر دو یکی است و هر کدام با توجه به اقتضای خود به کار می‌رود. مستکبر به دنبال بزرگی است و می‌خواهد آن خواسته را از دل به خارج درآورد و متکبر کسی است که تکبر را برای خود پذیرفته و آن را برای خود صفتی ساخته است (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱۲، ص ۲۳۴).

۲. معناشناسی «استکبار»

۲-۱. واژگان هم‌نشین استکبار

برای تحلیل دقیق هر واژه، لازم است واژگان مرتبط با آن شناسایی شوند. در این صورت است که بار ارزشی واژگان تعیین شده و توصیفی دقیق از آن به عمل خواهد آمد. در قرآن کریم، واژگانی همچون: «عتوّ» در آیه «لَقَدْ اسْتَكْبَرُوا فِي أَنْفُسِهِمْ وَعَتَوْا عُتُوًّا كَبِيرًا» (الفرقان: ۲۱) «علوّ» در آیه «فَاسْتَكْبَرُوا وَكَانُوا قَوْمًا عَالِينَ» (مؤمنون: ۴۵-۴۶)، «استنکاف» در آیه «وَمَنْ يَسْتَنْكِفْ عَنْ عِبَادَتِي وَيَسْتَكْبِرْ فَسَيَحْشُرُهُمْ إِلَيْهِ جَمِيعًا» (نساء: ۱۷۲-۱۷۳)، «کفر» در آیه «أَلَيْ وَاسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ» (بقره: ۳۴)، «ظلم» در آیه «وَاسْتَكْبَرَ هُوَ وَجُنُودُهُ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ ... فَأَنْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الظَّالِمِينَ» (القصص: ۴۰) هم‌نشین و همراه با واژه استکبار آمده‌اند.

از سوی دیگر با بررسی آیات قرآن مشاهده می‌شود که واژگانی چون «بغی» (شوری: ۲۷)؛ «قصص: ۷۶-۷۷»، «بطر» (قصص: ۵۸؛ انفال: ۴۷)، «استغناء» (علق: ۶-۷؛ لیل: ۸، ۹) و «طغیان» (طه: ۴۳-۴۴)؛ یونس: ۷، ۸، ۱۱؛ نازعات: ۳۷-۳۸) از نظر معنایی هم‌تراز با واژه استکبار قرار داده شده و در واقع، می‌توانند حوزه معنایی واژه استکبار و نیز تفسیر آن محسوب شوند. همچنین این واژگان، گویای علل، آثار و نتایج استکبار نیز می‌باشند.

البته باید توجه داشت که در برخی موارد، واژگان مزبور دقیقاً مترادف و هم‌معنا با واژه استکبار تلقی نمی‌شوند، بلکه یک رابطه تساوی و یا تشابه و یا یک رابطه جانمایی بین واژگان کلیدی وجود دارد و این تشابه و تساوی و یا روابط جایگزینی و جانمایی بین واژگان کانونی قرآن، به حدی است که گاه تمایز نهادن میان آنها دشوار است (شهیدی، ۱۳۸۸، صص ۱۳۴-۱۳۵). در ادامه، به بیان مختصری از معانی برخی از این واژگان و رابطه آنها با استکبار می‌پردازیم:

۲-۱-۱. «عُتُوٌّ»

«عُتُوٌّ» بر وزن عُلوٌّ به معنای «تجاوز و نافرمانی» (ابن منظور، ۱۴۱۴، ج ۱۵، ص ۲۸) و «بیش از حد تعادل مغرور بودن و مستکبرانه رفتار کردن» است. واژه «عتا» با حرف اضافه «عن» به معنای «اعراض و تخلف از امر و فرمان» و «گردن‌کشی در مقابل فرمان و دستور» می‌باشد. اگر از روی مثال‌های به کار گرفته شده این واژه داوری کنیم، شاید بتوان گفت که عتا، اشاره به تجلیات خارجی و ملموس غرور و تکبر - در رفتار و گفتار - دارد و حال آنکه «استکبار» به حالت درونی غرور و تکبر اشاره دارد (ایزوتسو، ۱۳۷۸، ص ۲۹۸).

قرآن کریم می‌فرماید: «وَقَالَ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا لَوْ لَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْمَلَائِكَةَ ۖ أَوْ نَرِي رَبَّنَا لَقَدِ اسْتَكْبَرُوا فِي أَنْفُسِهِمْ وَعَتَوْا عُتُوًّا كَبِيرًا» (فرقان: ۲۱)؛ و کسانی که امیدی به دیدار ما ندارند (و رستاخیز را انکار می‌کنند) گفتند، «چرا فرشتگان بر ما نازل نشدند و یا پروردگاران را با چشم خود نمی‌بینیم؟!» آنها درباره خود تکبر ورزیدند و طغیان بزرگی کردند. با توجه به این آیه، می‌توان «عُتُوٌّ» را از نتایج استکبار دانست.

۲-۱-۲. «عُلُوٌّ»

لغت‌شناسان این واژه را به معنای «عظمت، تکبر و گردن‌کشی» دانسته‌اند. (فراهیدی، ۱۴۱۰، ج ۲، ص ۲۴۵). «عُلُوٌّ» می‌تواند هم جنبه مادی داشته باشد و هم جنبه معنوی. همان‌گونه که در قرآن کریم هر دو معنا به کار رفته است (نازعات: ۲۳-۲۴؛ توبه: ۴۰) (مصطفوی، ۱۳۶۰، ج ۸، ص ۲۱۳).

قرآن در ماجرای حضرت موسی (ع) می‌فرماید: «ثُمَّ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ وَأَخَاهُ هَارُونَ بِآيَاتِنَا وَسُلْطَانٍ مُّبِينٍ . إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِ فَاسْتَكْبَرُوا وَكَانُوا قَوْمًا عَالِينَ» (مؤمنون: ۴۵-۴۶) سپس موسی و برادرش هارون را با آیات و نشانه‌های خود [معجزات نه‌گانه] و حجت آشکار [از نظر منطق و استدلال] فرستادیم. به‌سوی فرعون و اشراف و سران [قوم] او، پس تکبر ورزیدند و گروهی برتری‌جو و ریاست‌طلب بودند.

در این آیه، عُلُوٌّ و برتری‌جویی فرعون و اشراف قوم بنی‌اسرائیل را یکی از ریشه‌ها و دلایل استکبارورزی آنان معرفی می‌نماید. منظور از «عالین» در آیه، این است که نسبت به دیگران عُلُوٌّ و برتری داشتند و دیگران را بنده و فرمانبر خود کرده بودند. عُلُوٌّ در زمین کنایه از طغیان بر اهل زمین و اهل زمین را به اطاعت خود در آوردن است (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱۵، ص ۳۴). برخی مفسران نیز گفته‌اند که منظور قرآن، ادعای خدایی کردن فرعون است. این «روح فرعونی» در میان تمام اشراف و اطرافیان فرعون نیز وجود داشت، به‌گونه‌ای که اگر هر کدام از

آن‌ها فرصت می‌یافتند همانند فرعون طغیان می‌کردند و ادعای خدایی می‌نمودند (مغنیه، ۱۴۲۴، ج ۵، ص ۳۷۳).

۲-۱-۳. «استنکاف»

«استنکاف» از ریشه «نکف» و به معنای «ابا و امتناع» است (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲، ص ۸۲۴). برخی لغت‌شناسان، اصل در این ماده را طلب نکردن چیزی و عدم میل به سوی آن بیان نموده‌اند (مصطفوی، ۱۳۶۰، ج ۱۲، ص ۲۴۷). برخی مفسران نیز «استنکاف» را مترادف با واژه «استکبار» دانسته‌اند (ابن منظور، ۱۴۱۴، ج ۹، ص ۳۴۰). به نظر می‌رسد، علت رواج این معنا برای «استنکاف» با هم‌آیی آن با «استکبار» در آیات شریفه ۱۷۲ و ۱۷۳ سوره نساء است [که بیان خواهد شد]. اما استکبار در مفهوم استنکاف داخل نیست و علت آن ذکر جداگانه آن در این دو آیه است (مصطفوی، ۱۳۶۰، ج ۱۲، ص ۲۴۷).

۲-۱-۴. «کفر»

«کفر» در لغت به معنای «ستر و پوشاندن» است و وجه تسمیه «کافر» از آن روست که وی می‌کوشد تا حقیقت را بپوشاند و از نمایان گشتن آن جلوگیری نماید (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲، ص ۷۱۴). قرآن کریم در بسیاری از موارد، کفر را نتیجه استکبار و تکبر افراد دانسته و هم یکی از علل و منابع آن. مانند استکبار ورزیدن شیطان از اطاعت فرمان الهی در سجده بر آدم (ع) در آیه ذیل است: «وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَىٰ وَاسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ» (بقره: ۳۴)؛ و (یاد کن) هنگامی را که به فرشتگان گفتیم، «برای آدم سجده و خضوع کنید!» همگی سجده کردند جز ابلیس که سر باز زد و تکبر ورزید (و به خاطر نافرمانی و تکبرش) از کافران شد.

در آیه‌ای دیگر درباره کسانی که پس از مرگشان هنگام مشاهده عذاب الهی آرزو می‌کنند به دنیا بازگردند تا از نیکوکاران باشند، می‌فرماید: «بَلَىٰ قَدْ جَاءَ ثُكَّ آيَاتِي فَكَذَّبْتَ بِهَا وَاسْتَكْبَرْتَ وَ كُنْتَ مِنَ الْكَافِرِينَ» (زمر: ۵۹)؛ آری، آیات من به سراغ تو آمد اما آن را تکذیب کردی و تکبر نمودی و از کافران بودی. بر این اساس، کفر گاهی علت استکبار است و گاهی اثر و نتیجه آن.

۲-۱-۵. «ظلم»

ظلم به معنای «قرار دادن چیزی در غیر جای خودش» است؛ چه به لحاظ زیادی یا نقصان در آن و چه به لحاظ عدول از زمان و مکان آن» (راغب، ۱۴۱۲، ص ۵۳۷). در واقع، «ظلم» تضييع حقوقی است که میان انسان، خدا و سایر مردم وجود دارد که همان «خروج از راه حق و اعتدال در افکار، اعتقادات، اعمال، آداب، اخلاق و صفات نفسانیه و سخنان است» (مصطفوی، ۱۳۶۰، ج ۷، ص ۱۷۱).

خداوند متعال در برخی آیات، استکبار را به‌مثابه دلیلی برای ظلم مستکبران معرفی می‌نماید: «وَاسْتَكْبَرَ هُوَ وَجُنُودُهُ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَظَنُّوا أَنَّهُم إِلَيْنَا لَا يُرْجَعُونَ» «فَأَحَدْنَاهُ وَاخْتَدَاهُ وَجُنُودُهُ فَبَدَّنَاهُمْ فِي أَلْيَمِّ فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الظَّالِمِينَ» (قصص: ۳۹-۴۰)؛ (سرانجام) فرعون و لشکریانش بدون حق در زمین استکبار کردند و پنداشتند به‌سوی ما بازگردانده نمی‌شوند! (ما نیز او و لشکریانش را گرفتیم و به دریا افکندیم اکنون بنگر پایان کار ظالمان چگونه بود. در این آیات، ضمن یادآوری استکبار فرعون و یارانش در مقابل حق، سرنوشت تأسفبار آنان را درس عبرتی برای ظالمان و ستمکاران یاد کرده است.

۲-۲. واژگان مقابل و متضاد استکبار

بررسی واژگان متضاد، برای فهم دقیق واژگان و یافتن هم‌معنایی میان دو واژه، درخور اهمیت می‌باشد. از این رو، در این بخش تلاش شده با بررسی واژگان متقابل و متضاد واژه استکبار به درک بهتر و دقیق‌تری از این واژه دست یابیم.

۲-۲-۱. «ایمان»

«استکبار» نقطه مقابل «ایمان» و از عوامل عدم ایمان به خدا و پیامبران است. چنانچه می‌فرماید: «وَقَالَ مُوسَىٰ إِنِّي عُذْتُ بِرَبِّي وَرَبِّكُمْ مِنْ كُلِّ مُتَكَبِّرٍ لَا يُؤْمِنُ بِيَوْمِ الْحِسَابِ» (غافر: ۲۷)؛ موسی گفت: «من به پروردگارم و پروردگار شما پناه می‌برم از هر متکبری که به‌روز حساب ایمان نمی‌آورد!».

نیز قرآن کریم در همین زمینه می‌فرماید: «وَقَالُوا مَهْمَا تَأْتِنَا بِهِ مِنْ آيَةٍ لِنَسْحَرَنَّا بِهَا فَمَا نَحْنُ لَكَ بِمُؤْمِنِينَ * فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمُ الطُّوفَانَ وَالْجَرَادَ وَالْقُمَّلَ وَالضَّفَادِعَ وَالْدَّمَ آيَاتٍ مُتَّصِلَاتٍ فَاسْتَكْبَرُوا وَكَانُوا قَوْمًا مُجْرِمِينَ» (اعراف: ۱۳۲-۱۳۳)؛ و گفتند، هر پدیده شگرفی که برای ما بیاوری تا بدان ما را جادو کنی، ما به تو ایمان نیاوریم. سپس (بلاها را پشت سر هم بر آنها نازل کردیم) طوفان و

ملخ و آفت گیاهی و قورباغه‌ها و خون را - که نشانه‌هایی از هم جدا بودند- بر آنها فرستادیم (ولی باز بیدار نشدند و) تکبر ورزیدند و جمعیت گنه‌کاری بودند! چنانچه ملاحظه می‌شود، در این آیات، استکبار در مقابل ایمان قرار گرفته است.

۲-۲-۲. «تقوی»

از عدم اراده علو و استکبار در برخی از روایات، به‌عنوان «اولین درجه تقوا» تعبیر آورده شده است؛ امام صادق(ع) در ضمن یک حدیث طولانی چنین می‌فرماید: «وَلَا يَطْلُبُ الدُّنْيَا تَكَاثُرًا وَ تَفَاخُرًا وَ لَا يَطْلُبُ مَا عِنْدَ النَّاسِ عِزًّا وَ غُلُوبًا وَ لَا يَدْعُ أَيَّامَهُ بَاطِلًا فَهَذَا أَوَّلُ دَرَجَةِ التَّقَى قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ غُلُوبًا فِي الْأَرْضِ وَ لَا فُسَادًا وَ الْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ» (قصص: ۸۳) (مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۱، ص ۲۲۶)؛ هدف اصلی از زندگانی دنیا را تکاثر و تفاخر نمی‌داند و عزت از مردم طلب نمی‌کند و استکبار نمی‌ورزد و زندگی (و روزها و شب‌های این دنیا) را بیهوده و عبث نمی‌گذراند که این، اولین درجه تقوا است، چنانکه خداوند می‌فرماید، «(آری) این سرای آخرت را (تنها) برای کسانی قرار می‌دهیم که اراده برتری‌جویی در زمین و فساد را ندارند و عاقبت نیک برای پرهیزگاران است».

۳-۲-۲. «استضعاف»

این واژه را می‌توان دقیقاً نقطه مقابل استکبار دانست. لفظ «استضعاف»، به شکل اسم و فعل، ۱۵ بار در قرآن (عبدالباقی، ۱۳۷۸، صص ۵۳۳-۵۳۴) و به معنای سلب قدرت و توان بر انجام وظیفه (اعراف: ۱۵۰؛ هود: ۹۱)، نداشتن چاره و راه‌گریز از ستم (نساء: ۷۵)، عدم موقعیت اجتماعی و ضعف و پراکندگی (انفال: ۲۶)، ناتوانی علمی و دنباله‌روی کورکورانه از شخصیت‌های سیاسی و اجتماعی (ابراهیم: ۲۱) و... آمده است.

قرآن کریم، مستکبران را در مقابل ضعیفان قرار داده است (ابراهیم: ۲۱)؛ به جهت آگاهی دادن به این نکته که استکبار آنان، به علت قوه و نیروی بدنی و مالی آنها بوده است و در جای دیگر، مستکبران را در مقابل مستضعفان قرار داده است (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲، ص ۴۳۸).

واژه «مستضعف» از ماده «ضعف» است، اما چون به باب استفعال برده شده به معنی کسی است که او را به ضعف کشانده‌اند و در بند و زنجیر کرده‌اند. به تعبیر دیگر، مستضعف کسی نیست که ضعیف و ناتوان و فاقد قدرت و نیرو باشد، مستضعف کسی است که نیروهای بالفعل و بالقوه دارد، اما از ناحیه ظالمان و جبّاران سخت در فشار قرار گرفته است. مستضعف، انواع و اقسامی دارد، اما آنچه بیشتر قرآن روی آن تکیه کرده است، مستضعفین سیاسی و اخلاقی

است (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ج ۱۶، ص ۲۰). در جدول ذیل رابطه استکبار با واژگان هم‌نشین و متضاد آن بیان شده است:

واژگان هم‌نشین استکبار:	عتو، علو، استنکاف، کفر، ظلم
واژگان متضاد استکبار:	ایمان، تقوا، استضعاف
نتیجه:	عتو، استنکاف، کفر و ظلم نتایج استکبار و علو ریشه آن می‌باشد. همچنین نبود ایمان و تقوا سبب ایجاد و بروز روحیه استکباری و استضعاف دیگران می‌شود.

جدول ۱: دسته‌بندی واژگان هم‌نشین و متضاد استکبار

۳. سطوح استکبار

استکبار را می‌توان در دو سطح فردی و اجتماعی بررسی کرد. این دو سطح بر یکدیگر اثرگذار هستند. بدین معنا که استکبار فردی به استکبار اجتماعی منجر می‌شود. در ذیل به بررسی این دو سطح پرداخته می‌شود:

۳-۱. سطح فردی

برداشت اول از لفظ استکبار ناظر بر فرد است؛ بدین معنا که این آیات، مستکبران را کفّاری می‌دانند که در برابر دعوت الهی سر به تسلیم فرو نهاده‌اند و در مقابل خداوند عصیان ورزیده‌اند. این گروه از مستکبران در هر قشر و طبقه‌ای اعم از فقیر و غنی، حاکم و محکوم وجود دارند، چنانچه قرآن کریم در آیاتی چند، به استکبار ابلیس و تمرد وی از فرمان الهی مبنی بر سجده بر آدم (ع) اشاره نموده است (ر.ک: بقره، ۳۴؛ ص: ۷۴-۷۵).

۳-۲. سطح اجتماعی

برداشت دوم از لفظ استکبار ناظر بر اجتماع است. آیاتی از قرآن، مستکبران را کفّاری معرفی می‌کند که دارای موقعیت‌های اقتصادی، نظامی و سیاسی در جامعه هستند و عده‌ای را تحت سلطه خود درمی‌آورند. این دسته از کفّار، علاوه بر اینکه در بعد فردی نسبت به آیات الهی استکبار می‌ورزند، خلق خدا را کوچک شمرده و بر ایشان تکبر می‌ورزند: «سَأَصْرِفُ عَنْ آيَاتِ الَّذِينَ يَتَكَبَّرُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَإِنْ يَرَوْا كُلَّ آيَةٍ لَّا يُؤْمِنُوا بِهَا وَإِنْ يَرَوْا سَبِيلَ الرُّشْدِ لَا يَتَّخِذُوهُ

سَبِيلًا وَإِنْ يَرَوْا سَبِيلَ الْعَيْبِ يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَكَانُوا عَنْهَا غَافِلِينَ»؛ (اعراف: ۱۴۶)؛ به زودی کسانی را که در روی زمین به ناحق تکبر می‌ورزند از (ایمان به) آیات خود منصرف می‌سازم! آنها چنان‌اند که اگر هر آیه و نشانه‌ای را ببینند به آن ایمان نمی‌آورند، اگر راه هدایت را ببینند آن را راه خود انتخاب نمی‌کنند و اگر طریق گمراهی را ببینند، آن را راه خود انتخاب می‌کنند! (همه اینها) به خاطر آن است که آیات ما را تکذیب کردند و از آن غافل بودند! این دسته از کفار با حاکمیتی که بر جامعه خویش دارند، با امکاناتی که در اختیار دارند، تمام تلاش خود را جهت گمراهی مردم به کار می‌گیرند. قرآن کریم در این رابطه می‌فرماید: «وَ قَالَ الَّذِينَ اسْتَضَعُّوا لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا بَلْ مَكْرُ اللَّيْلِ وَ النَّهَارِ إِذْ تَأْمُرُونَنَا أَنْ نَكْفُرَ بِاللَّهِ وَ نُجْعَلَ لَهُ أَندَادًا» (سباء: ۳۳)؛ و مستضعفان به مستکبران می‌گویند: «وسوسه‌های فریبکارانه شما در شب و روز (مایه گمراهی ما شد)، هنگامی که به ما دستور می‌دادید که به خداوند کافر شویم و همتیانی برای او قرار دهیم».

۴. گونه‌های استکبار در قرآن کریم

طبق آیات قرآن کریم، استکبار در نگاهی کلی به دو گونه تقسیم می‌شود:

الف) استکبار مخلوق نسبت به دیگر مخلوقات.

ب) استکبار مخلوق نسبت به خالق.

استکبار مخلوق نسبت به دیگر مخلوقات از این جهت ناپسند است که هر دو در فقر و نیازمندی با هم برابرند، از این منظر، استکبار یکی بر دیگری، تجاوز از حد خویشتن است و این خود، ظلم و طغیان محسوب می‌شود. اما استکبار مخلوق نسبت به خالق به این است که مخلوق، خود را مستقل و بی‌نیاز از خالق بداند و این در صورتی است که مخلوق از مقام پروردگارش غافل باشد؛ چراکه اگر بداند جایگاه او نسبت به آفریدگارش، جایگاه نیازمند و بی‌نیاز و ذلیل و عزیز است، هرگز به دنبال برتری نسبت به آفریدگار خود نخواهد بود. نتیجه این استکبار و برتری‌جویی نسبت به آفریدگار، استکبار در عمل می‌باشد و چنین کسی، نه اوامر خداوند را اطاعت کرده و نه از نهی او دوری می‌کند. اگر انسان برای خود اراده‌ای مستقل و جدای از اراده پروردگارش نبیند، هرگز از فرمان‌برداری او سر باز نمی‌زند (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱۲، صص ۲۶۶-۲۶۷).

۴-۱. استکبار مخلوق نسبت به خالق (استکبار عبادی)

مهم‌ترین نوع استکبار مخلوق نسبت به خالق، استکبار عبادی است. قرآن کریم در آیاتی چند به این نوع استکبار اشاره نموده است: «لَنْ يَسْتَنْكِفَ الْمَسِيحُ أَنْ يَكُونَ عَبْدًا لِلَّهِ وَلَا الْمَلَائِكَةُ الْمُقَرَّبُونَ وَمَنْ يَسْتَنْكِفْ عَنْ عِبَادَتِهِ وَيَسْتَكْبِرْ فَسَيَحْشُرُهُمْ إِلَيْهِ جَمِيعًا * فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَيُوَفِّيهِمْ أُجُورَهُمْ وَيَزِيدُهُمْ مِنْ فَضْلِهِ وَأَمَّا الَّذِينَ اسْتَنكَفُوا وَاسْتَكْبَرُوا فَيُعَذِّبُهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا وَلَا يَجِدُونَ لَهُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا» (نساء: ۱۷۲-۱۷۳)؛ هرگز مسیح از این ابا نداشت که بنده خدا باشد؛ و نه فرشتگان مقرب او (از این ابا دارند). و آنها که از عبودیت و بندگی او، روی برتابند و تکبر کنند، به زودی همه آنها را (در قیامت) نزد خود جمع خواهد کرد. اما آنها که ایمان آوردند و اعمال صالح انجام دادند، پاداششان را به طور کامل خواهد داد؛ و از فضل و بخشش خود، بر آنها خواهد افزود. و آنها را که ابا کردند و تکبر ورزیدند، مجازات دردناکی خواهد کرد؛ و برای خود، غیر از خدا، سرپرست و یآوری نخواهند یافت.

در اینجا به دو نکته باید توجه داشت:

۱- در این آیه شریفه واژه «استنکاف» هم‌نشین و همراه استکبار قرار گرفته است. استنکاف، به معنی امتناع و انزجار از چیزی است و بنابراین مفهوم وسیعی دارد که با ذکر عبارت «استکبروا» به دنبال آن محدود می‌شود، زیرا امتناع از بندگی خدا گاهی سرچشمه آن جهل و نادانی است و گاهی به خاطر تکبر و خودبینی و سرکشی است، گرچه هر دو کار خلافی است ولی دومی به مراتب بدتر است (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ج ۴، ص ۲۳۲). استنکافی در آیه مد نظر است که از روی تکبر و خودبرتربینی باشد و نه از روی جهل و نادانی. استنکاف به تنهایی باعث سخط الهی نمی‌شود؛ زیرا استنکاف دو گونه است، یکی از نادانی و استضعاف و دیگری از استکبار. آن استنکافی باعث خشم و غضب الهی می‌شود که از سر استکبار باشد (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۵، صص ۱۵۰-۱۵۱).

پس استنکاف، روگردانی جاهلانه و استکبار، نافرمانی آگاهانه است. بنابراین چنانچه کسی معرفت داشت اما از عبادت خدا رو برگرداند، استنکافش با استکبار آمیخته است، چنانکه در این آیه و آیه بعد، پس از استنکاف قید استکبار آمد، زیرا استنکاف عیسای مسیح (ع) و فرشتگان تنها در صورت حاکم شدن روحیه استکباری در آنهاست و چون مانع حضرت مسیح (ع) و فرشتگان از استنکاف و استکبار، علم و ایمان آنان به محشور شدن در پیشگاه خداست، آوردن استکبار در جمله دوم برای بیان پیراستگی کامل آن ذوات قدسی از این آرایش‌هاست (جوادی آملی، ۱۳۸۹، ج ۲۱، ص ۴۳۸).

استکبار عبادی، در آیه‌ای دیگر نیز بیان شده است: «وَقَالَ رَبُّكُمُ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ» (غافر: ۶۰)؛ پروردگار شما گفته است، مرا بخوانید تا (دعای) شما را بپذیرم! کسانی که از عبادت من تکبر می‌ورزند به‌زودی با ذلت وارد دوزخ می‌شوند.

در اینکه مراد از دعا در این آیه چیست، میان مفسران اختلاف وجود دارد؛ برخی گفته‌اند که آیه امر به دعا است و برخی دیگر امر به عبادت دانسته‌اند، آن هم به دلیل عبارت بعد آن: «إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي». امر به دعا، امر به مطلق دعاست و دعا به معنای عبادت، فراوان در قرآن آمده است. در واقع دعا، اعتراف به عبودیت و ذلت و مسکنت است و تارک دعا، از اظهار عبودیت استکبار ورزیده است. به هر صورت، فایده دعا، فزع و انقطاع الی الله است (رازی، ۱۴۲۰، ج ۲۷، ص ۵۲۷).

۲- برخی مفسران استعمال واژه دعا و استجابت را به معنای ظاهری آن جایز دانسته‌اند، چراکه دعا بابی از عبادت و از بافضیلت‌ترین ابواب آن به شمار می‌آید (زمخشری، ۱۴۰۷، ج ۴، ص ۱۷۵). بدین ترتیب، بسیاری از مفسران دعا را در این آیه به همان معنای معروفش تفسیر کرده‌اند. آنچه مهم است آنکه دعا و عبادت، رابطه تنگاتنگی با یکدیگر داشته و دعا یکی از مصادیق و شعبه‌های مهم عبادت محسوب می‌شود.

همچنین، قرآن کریم از استکبار ابلیس در عدم اطاعت از فرمان سجده بر آدم (ع) چنین می‌فرماید: «فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ * إِلَّا إِبْلِيسَ اسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ * قَالَ يَا إِبْلِيسُ مَا مَنَعَكَ أَنْ تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتُ بِإِيْدِي أَسْتَكْبَرْتَ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْعَالِينَ * قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ» (ص: ۷۶-۷۳)؛ در آن هنگام همه فرشتگان سجده کردند. جز ابلیس که تکبر ورزید و از کافران بود! گفت، «ای ابلیس! چه چیز مانع تو شد که بر مخلوقی که با قدرت خود او را آفریدم سجده کنی؟! آیا تکبر کردی یا از برترین‌ها بودی؟! (برتر از اینکه فرمان سجود به تو داده شود!)» گفت، «من از او به‌ترم؛ مرا از آتش آفریده‌ای و او را از گل!»

خداوند متعال در این آیات، احساس برتری نسبت به آدم را علت استکبار ورزیدن شیطان در سجده نکردن بر آدم تصویر می‌نماید. استدلال شیطان در این آیه، خلقت وی از آتش و خلقت انسان از خاک (گل) بود که باعث شد متکبرانه خود را برتر از آدم بشمارد و خویش را بهتر از وی بداند. از پاسخ شیطان برمی‌آید که استکبار، از توجه به خویش و خود را محور پنداشتن، ناشی می‌شود و هدف شیطان از بیان عبارت «أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ»، اثبات نوعی برتری نژادی و جنسیتی و نیز تفاخر نسبت به انسان بود که منجر به غرور و تکبر او گردید.

کار شیطان از چند جهت تقبیح می‌شود، یکی به علت جسارت بر پروردگارش؛ چراکه مخلوق نباید در مقابل خالقش سخنی از «من» به میان آورد؛ و دیگری، معرفی خویش نزد خالقش است، در حالی که او از همه به احوالاتش آگاه‌تر است؛ و نکته بعد اینکه شیطان از روی جهالتش گمان برد که آتش برتر از خاک است حال آنکه چنین نبود و این نمی‌توانست ملاک برتری شیطان بر انسان باشد (سبزواری نجفی، ۱۴۰۶، ج ۶، ص ۱۳۶).

بر اساس آیات بررسی شده و تفسیر آن‌ها می‌توان این‌گونه برداشت نمود که «امتناع و استنکاف» از اطاعت اوامر الهی، یکی از نتایج کبر و ورزیدن در مقابل خداوند است و نتیجه آن، عذاب شدید الهی خواهد بود. پس می‌توان نتیجه گرفت که همه گناهان در تحلیل نهایی به ادعای انانیت و ستیز با کبریایی حق تعالی برمی‌گردد.

قرآن کریم در برابر بیان مصادیقی از مستکبران، مصادیقی نیز از کسانی که استکبار نمی‌ورزند و در برابر اوامر الهی خاشع‌اند آورده است؛ مانند «وَلَهُ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَنْ عِنْدَهُ لَا يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِهِ وَلَا يَسْتَحْسِرُونَ» (انبیاء: ۱۹)؛ و هر چه در آسمان‌ها و زمین است همه ملک خداست، و فرشتگان و ارواح قدسی که در پیشگاه حضرتش مقرینند هیچ‌گاه از بندگیش گردنکشی و سرپیچی نکنند و (از عبادتی که به شوق و رغبت می‌کنند) هرگز خسته و ملول نشوند). در این آیه به روحیه منزّه از استکبار بندگان مقرب و فرشتگان مکرم الهی اشاره شده؛ آنان که بدون خستگی و ملال، در عبادت الهی مستغرق‌اند و هیچ اشتغال و مانعی آنان را از این عبادت همیشگی باز نمی‌دارد (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱۴، صص ۲۶۵-۲۸۱).

۲-۴. گونه‌های استکبار مخلوق نسبت به دیگر مخلوقات

۲-۴-۱. استکبار سیاسی

مستکبران سیاسی، کسانی‌اند که حاکمیت و اداره جامعه را به دست می‌گیرند و با نوعی سلطه‌گری و استعمار و بهره‌کشی، بندگان خدا را کوچک، پست و نادان شمرده و آنان را به بردگی می‌گیرند و به ناحق بر مردم حکم می‌رانند. در قرآن کریم، استکبار همواره با واژه‌هایی نظیر «ظلم» و «طاغوت» همراه بوده و شخصیت‌هایی چون ابلیس، فرعون، نمرود و... مستکبر خوانده شده‌اند. در این میان، پربسامدترین صفت در رابطه با شخصیت فرعون، صفت متکبر بودن اوست که نتیجه صفات دیگر او می‌باشد.

نقطه مقابل استکبار سیاسی در فرهنگ قرآن، استضعاف است. مستکبران با حربه‌های گوناگون در صدد به بندگی کشیدن و به استضعاف درآوردن و مسلط شدن بر دیگران هستند. از

آنجا که هدف مستکبران، مستضعف‌پروری است، از هر راهی استفاده می‌کنند تا از رشد فکری، ترقی و تکامل انسان‌ها جلوگیری نمایند و طوری آنها را تحقیر کنند، که نتوانند به جلو حرکت نمایند. این تحقیر تنها به زبان نیست، بلکه آنان عملاً و به شیوه‌های مختلف اسباب حقارت و بدبختی و ذلت انسان‌های دیگر را فراهم می‌سازند.

یکی از اسوه‌های بزرگ قرآنی در مبارزه با استکبار، حضرت موسی (ع) است. شاید یکی از جلوه‌های زیبا و برجسته دعوت حضرت موسی (ع)، در مواجهه با استکبار فرعون و استضعاف بنی اسرائیل است. مقابله با قدرت عظیم فرعون آن هم در جامعه ای که به استضعاف فرعون خورفته بودند کاری بس دشوار بود. قرآن کریم استکبار فرعون را چنین توصیف می‌نماید:

«إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِي الْأَرْضِ وَجَعَلَ أَهْلَهَا شِيَعًا يَسْتَضِعُّ مِنْهُمْ طَائِفَةً مِنْهُمْ يُدَبِّحُ أَبْنَاءَهُمْ وَيَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ إِنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ * وَ نُريدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعُّوا فِي الْأَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ الْوَارِثِينَ» (قصص: ۴-۵)؛ فرعون در زمین برتری جویی کرد و اهل آن را به گروه‌های مختلفی تقسیم نمود؛ گروهی را به ضعف و ناتوانی می‌کشاند، پسرانشان را سر می‌برید و زنانشان را (برای کنیزی و خدمت) زنده نگه می‌داشت؛ او به یقین از مفسدان بود! ما می‌خواهیم بر مستضعفان زمین منت نهیم و آنان را پیشوایان و وارثان روی زمین قرار دهیم.

قرآن همه‌جا به حمایت از مستضعفان در مقابل مستکبران برخاسته است. در این آیه نیز اراده و خواست الهی، به حکومت جهانی مستضعفین و حمایت از مظلومان تاریخ در مقابل مستکبران تعلق گرفته است. فرعون بر مبنای این آیه، دو اقدام مستبدانه و مستکبرانه انجام داد:

الف) سیاست «تفرقه بینداز و حکومت کن» در طول تاریخ، پایه اصلی حکومت مستکبران را تشکیل می‌داده، چراکه حکومت یک اقلیت ناچیز، بر یک اکثریت بزرگ جز با این برنامه امکان‌پذیر نیست. مستکبران از پیوستگی صفوف مردم به شدت می‌ترسند و به همین دلیل، حکومت طبقاتی تنها راه حفظ آنان است (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ج ۱۶، ص ۱۱).

ب) دومین جنایت فرعون، استضعاف گروهی از مردم آن سرزمین بود. فرعونیان برای تضعیف بنی اسرائیل این نقشه را طرح کرده بودند که نسل ذکور آنها را که می‌توانست قیام کند و با فرعونیان مبارزه کند، براندازند و تنها دختران و زنان را که به تنهایی قدرت برقیام و مبارزه نداشتند برای خدمتکاری زنده بگذارند (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ج ۱۶، ص ۱۳).

حضرت موسی (ع) به دلیل همین استضعاف بنی اسرائیل و به بندگی گرفتن آنان، بر فرعون اعتراض کرد، اما فرعون، در پاسخ سخن وی گفت، «قَالَ أَلَمْ نُرَبِّكْ فِينَا وَلِيدًا وَ لَبِثْتَ فِينَا مِنْ عُمُرِكَ سِنِينَ * وَ فَعَلْتَ فَعَلْتِكَ الَّتِي فَعَلْتَ وَ أَنْتَ مِنَ الْكَافِرِينَ» (شعراء: ۱۸-۱۹)؛ (فرعون) گفت، «آیا ما

تو را در کودکی در میان خود پرورش ندادیم و سال‌هایی از زندگی‌ت را در میان ما نبودیم؟! و سرانجام، آن کارت را (که نمی‌بایست انجام دهی) انجام دادی (و یک نفر از ما را کشتی) و تو از ناسپاسانی!«.

موسی(ع) در پاسخ وی گفت: «وَتِلْكَ نِعْمَةٌ تَمُنُّهَا عَلَيَّ أَنْ عَبَّدتَّ بَنِي إِسْرَائِيلَ» (شعراء: ۲۲)؛ آیا این منتهی است که تو بر من می‌گذاری که بنی اسرائیل را برده خودساخته‌ای؟!«.

در دیدگاه فرعون آن روز و فرعونیان امروز، بندگان خدا و توده‌های مردم و سایر ملل، بندگان آنان هستند و آنان حق دارند هر کدام را که بخواهند بکشند و هر کدام را که می‌خواهند به بردگی بگیرند. این نگاهی است که به جریان استکبار اجازه می‌دهد که برای سایر ملل تصمیم بگیرند و تصمیم خود را تحمیل نمایند. شیوه مستکبران پیوسته چنین است که همه مردم را «عبد» خود قلمداد می‌کنند. چنانچه فرعون بنی اسرائیل را عبد (خدمتکار و برده) خود می‌دانست: «فَقَالُوا أَنُؤْمِنُ لِبَشَرَيْنِ مِثْلِنَا وَقَوْمُهُمَا لَنَا عَابِدُونَ» (مومنون: ۴۷)؛ آنها گفتند، «آیا ما به دو انسان همانند خودمان ایمان بیاوریم، در حالی که قوم آنها بردگان ما هستند؟!«.

یکی از راه‌های تسلط روانی و روحی بر دیگران، تحقیر شخصیت آنان و ایجاد این احساس است که آنان از دیگران پست‌تر هستند. در طول تاریخ، مستکبران پیوسته بدین شیوه عمل کرده و بر مردم حاکم شده‌اند. فرعون از جمله مستکبرانی است که از این شیوه برای حاکم شدن بر مردم استفاده نمود: «فَاسْتَخَفَّ قَوْمَهُ فَاطَاعُوهُ إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا فَاسِقِينَ»؛ (زخرف، ۵۴)؛ (فرعون) قوم خود را سبک شمرد، در نتیجه از او اطاعت کردند آنان قومی فاسق بودند!.

مستکبران کافر تلاش می‌کنند تا با تسلط بر افکار، عقاید و فرهنگ مردم، اهداف خویش را محقق ساخته و زمینه سلطه هر چه بیشتر خود را فراهم نمایند. ناگفته نماند که افزون بر مستکبران، خود مستضعفان نیز در ایجاد استکبار نقش دارند و پیروی آنان از مستکبرین و طرح‌ها و نقشه‌های آنان، یکی از عوامل مهم ایجاد استکبار و تقویت آن به شمار می‌آید. برخی از آیات، حاکی از دسیسه‌های شبانه‌روزی مستکبران برای القای اندیشه‌های خود به مستضعفان و تشویق آنان به پیروی از خود و همچنین بیان‌کننده پیروی مستضعفان از مستکبران به سبب استضعاف فرهنگی است که در اغلب موارد با ضعف اقتصادی و نظامی نیز توأم است. چنین مستضعفانی که با پیروی از مستکبران، سبب تقویت استکبار شده‌اند، در عذاب‌های اخروی با رهبران مستکبر خویش همگام و همراه خواهند بود (ر.ک: غافر: ۴۷؛ سبأ: ۳۱-۳۴؛ ابراهیم: ۲۱).

۴-۲-۱-۱. شیوه‌های مختلف استکبار سیاسی

به‌طور کلی مستکبران از قدرت و توان خود در برابر توده مستضعف به دو شکل استفاده می‌کنند:

الف) ایجابی؛ مشروعیت بخشی به حاکمیت خویش از طریق اقناع توده مردم به اینکه همیشه حق با ماست و باید از صاحبان قدرت که ما هستیم پشتیبانی و اطاعت نمایید (واداشتن دیگران به اطاعت از خویش).

ب) سلبی؛ مشروعیت‌زدایی از نیروی دشمنان و القاء این مطلب به دیگران که مخالفان ما شایسته نابودی و هلاکت هستند (حذف فیزیکی مخالفان).

در این راستا، مستکبران دست به اقداماتی در راستای بسط قدرت استکباری خویش می‌زنند که عبارتند از:

۴-۲-۱-۱-۱. شیوه‌های ایجابی

الف) همسان‌سازی دیگران با خود

کفار مستکبر که خود به خدای تعالی ایمان نیاوردند دوست دارند، همه مانند خودشان بی‌ایمان باشند. در این صورت با همسان‌سازی دیگران با خود، عملاً خطری آنها را تهدید نخواهد کرد: «وَدُّوا لَوْ تَكْفُرُونَ كَمَا كَفَرُوا فَتَكُونُوا سَوَاءً فَلَا تَتَّخِذُوا مِنْهُمْ أَهْلِيَاءَ...» (نساء: ۸۹)؛ آنان آرزو می‌کنند که شما هم مانند ایشان کافر شوید و مساوی یکدیگر باشید. بنابراین، از آنها دوستانی انتخاب نکنید.

ب) تطمیع

تطمیع به‌عنوان یکی از ابزارهای مؤثر جذب افراد و گروه‌ها در جهت رسیدن به اهداف مستکبران بوده است. دادن وعده‌های دنیوی، رسیدن به جایگاه رفیع و قرب و منزلت یافتن در حکومت‌ها و... بسیاری از افراد حریص را فریب داده و جذب مستکبران می‌نماید. به‌عنوان نمونه، هنگامی که قرار بر این شد تا موسی (ع) با ساحران تحت حاکمیت فرعون رقابتی داشته باشند، فرعون به ساحران وعده داد در صورتی که بر موسی (ع) غالب شوند، از زمره مقربان خواهند بود: «فَلَمَّا جَاءَ السَّحَرَةُ قَالُوا لِفِرْعَوْنَ أَئِنَّا لَنَا لَأَجْرًا إِن كُنَّا نَحْنُ الْعَالِيينَ * قَالَ نَعَمْ وَإِنَّكُمْ إِذَا لَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ» (شعراء: ۴۱-۴۲)؛ هنگامی که ساحران آمدند، به فرعون گفتند، «آیا اگر ما پیروز شویم، پاداش مهمی خواهیم داشت؟» (گفت: «آری») و در آن صورت شما از مقربان خواهید بود!.

پرسش ساحران از اینکه آیا پاداشی هم داریم؟ در معنای طلب مزد بوده و اتفاقاً هم مؤثر واقع شد، چون فرعون هم مزد برایشان قرار داد و هم اینکه وعده داد از مقربین خود قرارشان دهد (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۱۵، ص ۳۸۴). این تعبیر نشان می‌دهد که قرب به فرعون تا چه حد در آن محیط و جامعه دارای اهمیت بوده است که او به‌عنوان یک پاداش بزرگ از آن یاد می‌کند و در حقیقت پاداشی از این بالاتر نیست که انسان به قدرت مطلوبش نزدیک گردد (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ج ۱۵، ص ۲۲۲).

ج) تحریک احساسات

مستکبران گاهی نیز با نرمش و دوستی و در لباس خیرخواهی و اصلاح‌طلبی تلاش می‌کنند که اقدامات استبدادی و جنایات خویش را توجیه نموده و از عواطف و تعصبات ملی و مذهبی مردم سوءاستفاده نمایند. چنانچه فرعون چنین کرد: «وَقَالَ فِرْعَوْنُ ذَرُونِي أَقْتُلْ مُوسَىٰ وَلْيَدْعُ رَبَّهُ إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُبَدِّلَ دِينَكُمْ أَوْ أَنْ يُظْهِرَ فِي الْأَرْضِ الْفُسَادَ *» (غافر: ۲۶-۲۷)؛ و فرعون گفت، «بگذارید موسی را بکشم و او مُتَكَبِّرٌ لَا يُؤْمِنُ بِيَوْمِ الْحِسَابِ» (غافر: ۲۶-۲۷)؛ زیرا من می‌ترسم که آیین شما را دگرگون سازد و یا در این سرزمین فساد بر پا کند!

فرعون به دو دلیل برای توجیه تصمیمش به قتل موسی (ص) اشاره می‌کند که یکی به‌اصطلاح جنبه دینی و معنوی دارد (ترس از تغییر دین و از بین رفتن دین نیاکان) و دیگری جنبه دنیوی و مادی (ترس از ایجاد فساد و فتنه). البته دین از دریچه فکر فرعون چیزی جز پرستش او و یا بت‌های دیگر نبود، آیینی در مسیر تخدیر و تحمیق مردم و وسیله‌ای برای مقدس شمردن سلطه جابرانه خود. فساد نیز از نظر او به وجود آمدن یک انقلاب ضد استکباری برای آزاد ساختن توده‌های اسیر و در بند و محو آثار بت‌پرستی و احیای توحید بود (مکارم شیرازی و دیگران، ۱۳۷۴، ج ۲۰، صص ۸۰-۷۹).

موسی (ع) در واکنش به سخنان فرعون گفت، «من به پروردگارم و پروردگار شما پناه می‌برم از هر متکبری که به‌روز حساب ایمان نمی‌آورد!» از این گفتار موسی (ع) دو نکته برداشت می‌شود: ۱- افرادی که دارای دو ویژگی «تکبر» و «عدم ایمان به‌روز قیامت» باشند، آدم‌های خطرناکی محسوب می‌شوند و باید از چنین افرادی به خدا پناه برد؛ تکبر سبب می‌شود که انسان جز خود و افکار خودش را نبیند، آیات و معجزات خدا را سحر بخواند، مصلحان را مفسد و اندرز دوستان و اطرافیان را محافظه‌کاری و ضعف نفس بشمرد! و عدم ایمان به‌روز حساب سبب می‌شود که هیچ حسابی در برنامه و کار او نباشد و حتی در برابر قدرت نامحدود پروردگار، با

قدرت بسیار ناچیزش به مبارزه برخیزد، و به جنگ پیامبران او برود، چراکه حسابی در کار نیست (مکارم شیرازی و دیگران، ۱۳۷۴، ج ۲۰، ص ۸۱) شاید بتوان گفت ایمان نداشتن به حساب و کتاب، انسان را متکبر می‌کند.

۲- موسی (ع) با گفتن عبارت «عُدْتُ بِرَبِّي وَ رَبِّكُمْ» تلویحاً به مردم بیان می‌کند که فرعون خدای شما نیست و تنها باید به خداوند یکتا پناه برد. بی‌گمان یکی از عوامل بسط سلطه استکباری بر توده مردم، ناآگاهی و جهل مردم و داشتن تعصبات نابجا و تحجر فکری است. تکیه بر آداب و رسوم نادرست گذشته و پیروی از عقاید آباء و اجدادی، مانع بزرگی بر سر راه عقلانیت و بهانه مناسبی برای مستکبران در جهت توسعه فکر و روحیه استکباری در جامعه به شمار می‌آید.

از این منظر، قرآن کریم بارها به اعتقادات ناشی از جمود فکری و جاهلانه انتقاد می‌کند: «وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ قَالُوا مَا هَذَا إِلَّا رَجُلٌ يُرِيدُ أَنْ يَصُدَّكُمْ عَمَّا كَانَ يَعْبُدُ آبَاؤَكُمْ وَقَالُوا مَا هَذَا إِلَّا إِفْكٌ مُفْتَرَى وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْلَا لِحَقِّ لَمَّا جَاءَهُمْ إِنْ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُّبِينٌ» (سبأ: ۴۳)؛ و هنگامی که آیات روشنگر ما بر آنان خوانده می‌شود، می‌گویند: «او فقط مردی است که می‌خواهد شما را از آنچه پدرانتان می‌پرستیدند بازدارد!» و می‌گویند، «این جز دروغ بزرگی که (به خدا) بسته شده چیز دیگری نیست!» و کافران هنگامی که حق به سراغشان آمد گفتند: این، جز افسونی آشکار نیست.

۴-۲-۱-۱-۲. شیوه‌های سلبی

الف) تحقیر و تکذیب

اشراف مستکبر قوم صالح (ع) برای پیشبرد اهداف مستکبرانه خویش دست به تحقیر و تشکیک در حقانیت صالح (ع) زدند: «قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا مِنْ قَوْمِهِ لِلَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا لِمَنْ آمَنَ مِنْهُمْ أَتَعْلَمُونَ أَنَّ صَالِحًا مُرْسَلٌ مِنْ رَبِّهِ قَالُوا إِنَّا بِمَا أُرْسِلَ بِهِ مُؤْمِنُونَ * قَالَ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا إِنَّا بِالَّذِي آمَنْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ» (اعراف: ۷۵-۷۶)؛ (ولی) اشراف متکبر قوم او، به مستضعفانی که ایمان آورده بودند، گفتند: «آیا (به راستی) شما یقین دارید که صالح از طرف پروردگارش فرستاده شده است؟! آنها گفتند، «ما به آنچه او بدان مأموریت یافته، ایمان آورده‌ایم». متکبران گفتند: (ولی) ما به آنچه شما به آن ایمان آورده‌اید، کافریم!»

ب) اتهام زنی

مستکبران برای مقابله با رسولان الهی آنان را متهم به اموری می‌کردند تا دعوت الهی آنان را دروغین جلوه دهند تا بدین وسیله، مردم را علیه آنان تحریک نمایند. این تهمت‌ها در هر زمان متناسب با جو حاکم بر جامعه و حساسیت مردم بود. نسبت سحر و جنون دادن به پیامبران (ذاریات: ۵۲) و تعالیم ایشان را «اساطیر الاولین» خواندن (انفال: ۳۱) و دعوت ایشان را وسیله‌ای برای حاکمیت بر سرزمین‌ها دانستن (شعراء: ۳۴-۳۵)، نمونه‌ای از این اتهامات است. القاء چنین ذهنیتی به مردم، آنان را در تبعیت از پیامبران الهی، دچار شک و تردید می‌نمود و زمینه سلطه مستکبران را فراهم می‌ساخت.

فرعون نیز برای اینکه مردم را در مقابل موسی (ع) قرار دهد، دعوت او را توطئه‌ای برای اخراج مردم از سرزمینشان به حساب آورد و گفت: «قَالَ أَجِئْتَنَا لِتُخْرِجَنَا مِنْ أَرْضِنَا بِسِحْرِكَ يَا مُوسَى» (طه: ۵۷)؛ گفت، «ای موسی! آیا آمده‌ای که با سحر خود، ما را از سرزمینمان بیرون کنی؟». در واقع این تهمت، تهمتی سیاسی است تا بدان وسیله، افکار عمومی را ضد او بشوراند و او را دشمن ملت معرفی کند؛ دشمنی که می‌خواهد با نقشه‌هایش آنان را از وطن، آب و خاکشان بیرون کند (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۱۴، ص ۲۴۰). این توطئه حساب‌شده‌ای بوده است زیرا غالب مردم، سرزمین و وطنشان را همانند جانشان دوست دارند، لذا در پاره‌ای از آیات قرآن این دو، در ردیف هم قرار گرفته‌اند (نساء: ۶۶).

ج) جنجال آفرینی، جوسازی و انحراف افکار عمومی

با وجود فضا و جو سالم اجتماعی، وجدان‌های پاک و فطرت‌های سالم، به دنبال حق خواهند رفت. لذا مستکبران برآنند تا حق را با باطل آمیزند و باطل را به‌عنوان حق بر مردم تحمیل نمایند. آنان برای منحرف ساختن افکار عمومی، دست به صحنه‌سازی زده تا افکار توده‌های مردم را به خود جلب و از آن حادثه مورد نظر منحرف و منصرف کنند؛ نمونه آن در قرآن، صحنه‌سازی فرعون به وسیله ساختن برج معروفش برای بیرون کردن موسی (ع) از میدان است.

فرعون پس از شنیدن ایمان آوردن ساحران به موسی (ع)، در جهت منحرف کردن افکار عمومی به قومش چنین گفت: «وَقَالَ فِرْعَوْنُ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ مَا عَلِمْتُ لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرِي فَأَوْقِدْ لِي يَا هَامَانُ عَلَى الطِّينِ فَاجْعَلْ لِي صَرْحًا لَعَلِّي أُطَّلِعُ إِلَى إِلَهِ مُوسَى وَإِنِّي لَأَظُنُّهُ مِنَ الْكَاذِبِينَ» (قصص: ۳۸)؛ ای بزرگان قوم من جز خویشتن برای شما خدایی نمی‌شناسم، پس ای هامان برایم بر گل آتش بیفروز

و برجی [بلند] برای من بساز؛ شاید به [حال] خدای موسی اطلاع یابم و من جدا او را از دروغ‌گویان می‌پندارم.

به هر حال، طبق بعضی از تواریخ، همان دستور داد تا زمین وسیعی برای کاخ و برج بلند در نظر گیرند و پنجاه هزار بنا و معمار برای این کار گسیل داشت. بنا به قدری بالا رفت که بر تمام اطراف مسلط شد. هنگامی که ساختمان به اتمام رسید، فرعون با تشریفات به آنجا آمد و شخصاً از برج بالا رفت. معروف است تیری به کمان گذاشت و به آسمان پرتاب کرد. تیر بر اثر اصابت به پرده‌ای، یا طبق توطئه قبلی، خون‌آلود بازگشت؛ فرعون از آنجا پایین آمد و به مردم گفت، بروید فکرتان راحت باشد، خدای موسی را کشتم (طبری، ۱۴۱۲، ج ۲۰، ص ۴۹). فرعون با این صحنه‌سازی قصد داشت وسیله‌ای برای اشتغال فکری مردم و انصراف ذهن آن‌ها از مسئله نبوت موسی (ع) و قیام بنی‌اسرائیل فراهم آورد. از این گذشته فرعون می‌گوید، نه تنها نسبت به اله دیگر غیر از خودم جهل دارم بلکه از این طرف گمان به عدم چنین معبودی دارم و گمان دارم که موسی دروغ می‌گوید: «وَأَيُّ لَأُظُنُّهُ مِنَ الْكَاذِبِينَ» (قصص: ۳۸)؛ و درحقیقت، این مدعا را برای تلبیس و گمراه کردن مردم نمود (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۱۶، ص ۵۲) تا مسئله ساختن این بنای مرتفع، مسائل دیگر را تحت الشعاع قرار دهد و توجه مردم را بیشتر به خود جلب کند تا مسئله پیروزی موسی (ع) بر ساحران به فراموشی سپرده شود.

جنگال آفرینی و ایجاد فضای مسموم تبلیغی، از سوی مستکبران عصر پیامبر اکرم (ص) نیز انجام می‌شد. این افراد درصدد بودند تا از ورای این حربه، فرصت عرض اندام را از حریف گرفته و ندای حق را با جنگال آفرینی بیوشانند. قرآن کریم در وصف حال این مستکبران می‌فرماید: «وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَا تَسْمَعُوا لِهَذَا الْقُرْآنِ وَالْغَوْا فِيهِ لَعَلَّكُمْ تَعْلَمُونَ» (فصلت: ۱۶)؛ کافران گفتند: «گوش به این قرآن فرا ندهید و به هنگام تلاوت آن جنگال کنید، شاید پیروز شوید».

عبارت «الغوا فيه» یعنی پخش صداهای ناهنجار (و پارازیت) در هنگام تلاوت قرآن، تا نظر را از افکار حق آن منصرف سازند. از این رو، گاهی اوقات یکی از آنها هنگام تلاوت قرآن از جانب آن حضرت، با دست زدن و سوت کشیدن، درصدد جذب توجه مردم بود تا حقایق رسالت را درنیابند. این پارازیت افکنی جاهلی همان چیره شدن بر صحنه و میدان و استکبار ناحق در زمین است. پس بنای فرهنگی کافران بر پایه پارازیت افکنی و آشفته سازی بینش‌های راستین و حق نهاده شده است (مدرسی، ۱۴۱۹، ج ۱۲، ص ۲۱۱).

از این آیه حقایقی چند درمی‌یابیم:

۱- بی‌شک، آنچه طاغوت‌ها از خلال دستگاه‌های تبلیغاتی خود می‌پراکنند گمراهی و بیهودگی است و به راستی حق همان است که وحی الهی آن را بیان می‌کند.

۲- بنای فرهنگی گردنکشان و مستکبران، بر پایه رویارویی با حق و آشفته‌سازی بر ضد آن قرار دارد.

۳- هدف دستگاه‌های تبلیغ کفرآمیز همان استکبار و برتری‌جویی در زمین و چیرگی در نبرد با حق است. بی‌گمان آنها مردم را از حق گمراه می‌کنند و مانع رسیدن آنها به حقایق می‌شوند و نور الهی را از آنان در پرده می‌دارند و حجم عذابی که انتظار آنها را می‌کشد به اندازه همان زبانی است که به مردم می‌رسانند (مدرسی، ۱۴۱۹، ج ۱۲، ص ۲۱۲).

د) تهدید و ارعاب

مستکبران در طول تاریخ و در مقابله با انقلاب‌های توحیدی و مجاهدان دینی، از این روش جهت بیرون کردن حریف از میدان استفاده می‌کرده‌اند. کارگزاران و اشراف قوم شعیب (ع) نیز مردم را تهدید می‌کردند که چنانچه شعیب را پیروی کنید، زیان خواهید دید: «وَقَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ لَئِنِ اتَّبَعْتُمْ شُعَيْبًا إِنَّكُمْ إِذَا لَخَاسِرُونَ» (اعراف: ۹۰)؛ اشراف زورمند از قوم او که کافر شده بودند گفتند: «اگر از شعیب پیروی کنید، شما هم زیانکار خواهید شد!»

همچنین، آنان شعیب (ع) را به تبعید و اخراج از وطن تهدید نمودند: «قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا مِنْ قَوْمِهِ لَنُخْرِجَنَّكَ يَا شُعَيْبُ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَكَ مِنْ قَرْيَتِنَا أَوْ لَنَعُودَنَّ فِي مِلَّتِنَا قَالَ أَوْ لَوْ كُنَّا كَارِهِينَ» (اعراف: ۸۷)؛ اشراف زورمند و متکبر از قوم او گفتند، «ای شعیب! به یقین، تو و کسانی را که به تو ایمان آورده‌اند، از شهر و دیار خود بیرون خواهیم کرد، یا به آیین ما بازگردید!» گفت: «آیا (می‌خواهید ما را بازگردانید) اگرچه مایل نباشیم؟»

همه مستکبرانی که در مقابل انبیاء الهی قرار می‌گرفتند و حاضر به تسلیم در برابر ایشان در راستای تعالی، خیر و صلاح نبودند، پیامبران قوم خویش را بین دو راه مخیر می‌ساختند یا عدول از مسیر الهی و پذیرفتن آداب و رسوم و فرهنگ حاکم بر جامعه یا خروج از دیارشان. این مسأله در آیاتی دیگر از قرآن نیز بیان شده است (ابراهیم: ۱۳؛ اعراف: ۸۸؛ شعراء: ۱۶۷؛ اسراء: ۷۳-۷۴).

جمعیت اشراف و ثروتمندان خوش‌ظاهر و بدباطن که از آن‌ها تعبیر به ملاً (چشم پرکن) شده است، سررشته مخالفت با این پیامبر بزرگ الهی را به دست گرفتند (مکارم شیرازی و دیگران، ۱۳۷۴، ج ۶، ص ۲۳۸). «ملاً»، جماعتی از مردم هستند که هیئتشان چشم و قلب را پر می‌کند. آنان اشراف مردم و رؤسای ایشان هستند که مردم به سخنان آنها توجه می‌کنند (طریحی، ۱۳۷۵، ج ۱، ص ۳۹۷). بر اساس آموزه‌های قرآن کریم، بیشتر مستکبران از طبقه اشراف جامعه

بودند و اکثر افرادی که دعوت پیامبران الهی را پذیرفتند و تسلیم فرامین الهی گشتند، از مستضعفان و طبقات پایین جامعه بودند پس می‌توان «اشرافیت» را یکی از بسترهای شکل‌گیری استکبار در جامعه دانست.

هـ) شکنجه و قتل

آخرین حربۀ مستکبران برای نابود کردن مخالفان، حذف فیزیکی آنان از صحنۀ اجتماع می‌باشد. چنانچه فرعون وقتی با ایمان ساحران علی‌رغم انتظارش روبه‌رو شد، دست به تهدید آنان زد: «قَالَ أَمْنْتُمْ لَهُ قَبْلَ أَنْ أَدْنَ لَكُمْ إِنَّهُ لَكَبِيرُكُمُ الَّذِي عَلَّمَكُمُ السِّحْرَ فَلَأُقَطِّعَنَّ أَيْدِيَكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ مِنْ خِلَافٍ وَلَا أَصْلَبُكُمْ فِي جُدُوعِ النَّحْلِ وَلَتَعْلَمَنَّ أَيْنَا أَشَدُّ عَذَابًا وَأَبْقَى» (طه: ۷۱)؛ (فرعون) گفت: «آیا پیش از آنکه به شما اذن دهم به او ایمان آوردید؟! مسلماً او بزرگ شماس است که به شما سحر آموخته است! به یقین دست‌ها و پاهایتان را به‌طور مخالف قطع می‌کنم و شما را از تنه‌های نخل به دار می‌آویزم و خواهید دانست مجازات کدام یک از ما دردناک‌تر و پایدارتر است.»

شاکله شخصیتی مستکبران به‌گونه‌ای شکل یافته که حتی دیگران را به خاطر باورهای قلبی مواخذه نموده و خواهان هماهنگی و همراهی مردم با عقاید خود می‌شوند. به‌گونه‌ای که اگر کسی برخلاف سلیقه آنان و خواست قلبیشان اعتقاد و عقیده‌ای بیابد، باید مواخذه و مجازات گردد.



۲-۲-۴. استکبار اقتصادی

قرآن کریم، کسانی را که با گردآوری ثروت حرام، به آقایی و سیادت دنیوی می‌رسند و قطب اقتصادی جامعه خویش می‌شوند و بر توده مردم تفاخر می‌کنند و به بغی و فساد، روی می‌آورند، مستکبران اقتصادی می‌داند. قارون، نمونه‌ی اعلای این گروه است. قرآن کریم در آیاتی

چند، خودبرتربینی و تحقیر توده مردم را از سوی قارون بیان می‌دارد: «إِنَّ قَارُونَ كَانَ مِنْ قَوْمِ مُوسَى فَبَغَى عَلَيْهِمْ وَآتَيْنَاهُ مِنَ الْكُنُوزِ مَا إِنَّ مَفَاتِحَهُ لَتَنُوءُ بِالْعُصْبَةِ أُولِي الْقُوَّةِ إِذْ قَالَ لَهُ قَوْمُهُ لَا تَفْرَحْ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْفَرِحِينَ * وَابْتَغِ فِيمَا آتَاكَ اللَّهُ الدَّارَ الْآخِرَةَ وَلَا تَنْسَ نَصِيبَكَ مِنَ الدُّنْيَا وَأَحْسِنْ كَمَا أَحْسَنَ اللَّهُ إِلَيْكَ وَلَا تَبْغِ الْفُسَادَ فِي الْأَرْضِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ» (قصص: ۷۶-۷۷)؛ قارون از قوم موسی بود، اما بر آنان ستم کرد. ما آن قدر از گنج‌ها به او داده بودیم که حمل کلیدهای آن برای یک گروه زورمند مشکل بود! (به خاطر آورید) هنگامی را که قومش به او گفتند: «این همه شادی مغرورانه مکن، که خداوند شادی کنندگان مغرور را دوست نمی‌دارد! و در آنچه خدا به تو داده، سرای آخرت را بطلب و بهره‌ات را از دنیا فراموش مکن و همان‌گونه که خدا به تو نیکی کرده نیکی کن و هرگز در زمین در جستجوی فساد مباش، که خدا مفسدان را دوست ندارد!».

واژه «بغی» در آیه با فعل «فرح»، معادل گذاشته شده است. واژه «فرح» در اصل به معنای «از چیزی زیاد شادمان شدن» است. از اینجا روشن می‌شود که واژه «بغی» به این حقیقت اشاره دارد که قارون از ثروت و دارایی خود مغرور شد و به قدرت دنیایی خویش غره گشت و «فساد» به‌عنوان تجلی ملموس آن حالت باطنی که به وسیله «بغی» توصیف شده، ذکر گردیده است (ایزوتسو، ۱۳۷۸، ص ۲۹۵).

علت بغی و ظلم قارون آن بود که ثروت سرشاری به دست آورده بود و چون ظرفیت کافی و ایمان قوی نداشت، این ثروت فراوان او را فریب داد و به انحراف و استکبار کشانید (مکارم شیرازی و دیگران، ۱۳۷۴، ج ۱۶، ص ۱۵۳). وی به واسطه گنج‌ها و ثروت‌های فراوان، در مقابل بنی اسرائیل به قدرت‌نمایی و خودنمایی پرداخت و بر آنها تعدی کرد (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۷، ص ۴۱۶).

قارون با غرور و تکبری که از ثروت بی‌حسابش ناشی می‌شد، در پاسخ به اندرز مؤمنان قومش، بیان داشت که این ثروت را به سبب علم و لیاقت خویش به دست آورده‌ام. از این رو مختارم تا آن را در هر راهی که خود صلاح بدانم مصرف نمایم: «قَالَ إِنَّمَا أُوتِيتُهُ عَلَىٰ عِلْمٍ عِنْدِي أَوْ لَمْ يَعْلَمِ أَنَّ اللَّهَ قَدْ أَهْلَكَ مِنْ قَبْلِهِ مِنَ الْقُرُونِ مَنْ هُوَ أَشَدُّ مِنْهُ قُوَّةً وَ أَكْثَرُ جَمْعًا وَلَا يُسْأَلُ عَنْ ذُنُوبِهِمُ الْمُجْرِمُونَ» (قصص: ۷۸)؛ (قارون) گفت: «این ثروت را به وسیله دانشی که نزد من است به دست آورده‌ام! آیا او نمی‌دانست که خداوند اقوامی را پیش از او هلاک کرد که نیرومندتر و ثروتمندتر از او بودند؟! (و هنگامی که عذاب الهی فرا رسد)، مجرمان از گناهانشان سؤال نمی‌شوند.

مفسران، علمی را که قارون برای خود ادعا می‌کرد چند چیز دانسته‌اند: (۱) علم تورات، (۲) انواع تجارت و کشاورزی و سایر مکاسب، (۳) علم کیمیا (زمخشری، ۱۴۰۷، ج ۳، ص ۴۳۱؛ میبیدی، ۱۳۷۱، ج ۷، ص ۳۴۶؛ رازی، ۱۴۰۸، ج ۱۵، صص ۱۶۹-۱۷۰).

حال این علم را هر چه بدانیم، نتیجه‌اش آن بود که قارون را به غرور و در نهایت استکبار کشانید، تا جایی که تمام مواهب و ثروت خود را نه از ناحیه خدا، بلکه از جانب خود و لیاقتش دانست و به وسیله آن ثروت بر دیگران فخرفروشی و استکبار نمود. در بینش مستکبران، همه ارزش‌ها با محک مادیات سنجیده می‌شود و یگانه معیار قضاوت، ثروت است که آمدنش نشان حقانیت است و نبودنش از هیچ ارزشی خبر نمی‌دهد. به همین دلیل، به داشتن اموال و فرزندان بیشتر مباهات می‌کنند و آن را نشانه کرامت ذاتی خود می‌پندارند و حتی معتقدند که چون خداوند آنان را در این دنیا گرامی داشته، در قیامت نیز جایگاهی والا خواهند داشت: «وَلَيْسَ أَذْفَنَاءُ رَحْمَةً مِنَّا مِنْ بَعْدِ ضَرَاءٍ مَسْتَه كَيْفُولٌ هَذَا لِي وَ مَا أَظُنُّ السَّاعَةَ قَائِمَةً وَ لَئِنْ رُجِعْتُ إِلَى رَبِّي إِنَّ لِي عِنْدَهُ لِلْخُسْنِيِّ فَلَنْيَسْتَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِمَا عَمِلُوا وَ لَنْدِيْقَنَّهُمْ مِنْ عَذَابٍ غَلِيْظٍ» (فصلت: ۵۰)؛ و هرگاه او را رحمتی از سوی خود بعد از ناراحتی که به او رسیده بچشانیم می‌گوید، «این به خاطر شایستگی و استحقاق من بوده، و گمان نمی‌کنم قیامت برپا شود؛ و (به فرض که قیامت باشد)، هرگاه به سوی پروردگارم بازگردانده شوم، برای من نزد او پاداش‌های نیک است. ما کافران را از اعمالی که انجام داده‌اند (به‌زودی) آگاه خواهیم کرد و از عذاب شدید به آنها می‌چشانیم.

فخر و مباهات بر امتیازات مادی و تصور عذاب نشدن در آخرت، ویژگی مستکبران و مفسدان اقتصادی است. چنانچه قرآن از زبان این شخصیت‌ها می‌فرماید: «وَقَالُوا لَنْ نَكُفَّرَ بِأَمْوَالِنَا وَأَوْلَادِنَا وَ مَا نَحْنُ بِمُعَذَّبِينَ» (سبأ: ۳۵)؛ و گفتند، «اموال و اولاد ما (از همه) بیشتر است (و این نشانه علاقه خدا به ماست!) و ما هرگز مجازات نخواهیم شد!».

مستکبران با همین بینش و تفکر مادی، خود را از دیگران برتر دانسته و به تحقیر توده‌های مستضعف می‌پردازند. بینش و قضاوت مستکبران درباره مؤمنانی که از قشرهای مستضعف جامعه‌اند، این است که آنان اراذل و اوباش و از طبقات پایین دست هستند و نیز گمان می‌کنند که خداوند به محرومان و مستضعفان، خیر و سعادت نداده است. از این رو باید تحقیر شوند و انتظار چنین برخوردی را از سوی پیامبران نیز دارند. در واقع تهیدستان و مستضعفان جامعه، در نظر ظاهرین اشراف و مستکبرین، مردمی پست و حقیر و شایسته تحقیر و تخفیف تلقی می‌شوند. قرآن کریم درباره مستکبران عصر حضرت نوح(ع) می‌فرماید: «فَقَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ مَا تَرَاكَ إِلَّا بَشَرًا مِثْلَنَا وَ مَا تَرَاكَ إِلَّا الَّذِي نَحْنُ بِرَأْيِنَا بَادِي الرَّأْيِ وَ مَا نَرَى لَكُمْ عَلَيْنَا مِنْ فَضْلٍ بَلْ نَظُنُّكُمْ كَذِبِينَ» (هود: ۲۷)؛ اشراف کافر قومش (در پاسخ) گفتند ما تو را جز بشری همچون خودمان نمی‌بینیم، و کسانی را که از تو پیروی کرده‌اند جز گروهی اراذل ساده لوح نمی‌یابیم، و فضیلتی برای شما نسبت به خود مشاهده نمی‌کنیم بلکه شما را دروغ‌گو تصور می‌کنیم.

یکی از شیوه‌های متداول و رایج مبارزه مستکبران با مخالفان خود، محاصره اقتصادی است که نمونه تاریخی آن، محاصره پیامبر اکرم (ص) و یارانشان در شعب ابی طالب می‌باشد. قرآن کریم سخن منافقانه دشمنان رسول خدا (ص) را چنین بیان می‌دارد: «هُمُ الَّذِينَ يَقُولُونَ لَا تُنْفِقُوا عَلَيَّ مِنْ عِنْدِ رَسُولِ اللَّهِ حَتَّىٰ يَنْفَضُوا وَيَلَّهِ خِزَائِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَا يَفْقَهُونَ» (منافقون: ۷)؛ آنها کسانی هستند که می‌گویند: «به افرادی که نزد رسول خدا هستند انفاق نکنید تا پراکنده شوند!» (غافل از اینکه) خزاین آسمان‌ها و زمین از آن خداست، ولی منافقان نمی‌فهمند!

باید دانست که راه مقابله با استکبار اقتصادی، تقویت روح قناعت و بی‌اعتنایی نسبت به ثروتمندان می‌باشد: «وَلَا تُمَدَّنْ عَيْنَيْكَ إِلَىٰ مَا مَتَّعَنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْهُمْ زَهْرَةَ الدُّنْيَا لِنَفْسِنَهُمْ فِيهِ وَرِزْقُ رَبِّكَ خَيْرٌ وَأَبْقَىٰ» (طه: ۱۳۱)؛ و هرگز چشمان خود را به نعمت‌های مادی، که به گروه‌هایی از آنان داده‌ایم، میفکن! اینها شکوفه‌های زندگی دنیاست تا آنان را در آن بیازماییم و روزی پروردگارت بهتر و پایدارتر است! این آیه به پیامبر (ص) خاطر نشان می‌کند که چشم به اموال و دارایی‌های دیگران نداشته باشد که همین قانع بودن و به ثروت دیگران طمع نداشتن، خود یک ارزش است.

۴-۲-۳. استکبار علمی

کسانی که به مراتب و درجات علمی می‌رسند و آن مرتبه علمی در آنان غرور ایجاد می‌کند و آنان را به استکبار می‌کشاند، دارای این‌گونه از استکبارند. نمونه این نوع استکبار، بلعم بن باعورا است. وی دانشمندی بود که نخست در صف مؤمنان قرار داشت و حامل آیات و علوم الهی بود، اما از این مسیر بیرون رفت و به فراعنه و مستکبران پیوست و عاقبت کارش به گمراهی کشیده شد: «وَإِذْ عَلَّمْنَا نَبَأَ الَّذِي آتَيْنَاهُ آيَاتِنَا فَانْسَلَخَ مِنْهَا فَاتَّبَعَهُ الشَّيْطَانُ فَكَانَ مِنَ الْعَاوِينَ * وَ لَوْ شِئْنَا لَفَعَّغْنَاهُ بِهَا وَ لَكِنَّهُ أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ وَ آتَّبَعِ هَوَاهُ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ إِنْ تَحْمِلْ عَلَيْهِ يَلْهَثْ أَوْ تَتَرَّكُهُ يَلْهَثْ ذَلِكَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا فَاقْصُصِ الْقَصَصَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ» (اعراف: ۱۷۶-۱۷۵).

و بر آنها بخوان سرگذشت آن کس را که آیات خود را به او دادیم ولی (سرانجام) خود را از آن تهی ساخت و شیطان در پی او افتاد، و از گمراهان شد! و اگر می‌خواستیم، (مقام) او را با این آیات (و علوم و دانش‌ها) بالا می‌بردیم (اما اجبار، برخلاف سنت ماست پس او را به حال خود رها کردیم) و او به پستی گرایید، و از هوای نفس پیروی کرد! مثل او همچون سگ (هار) است که اگر به او حمله کنی، دهانش را باز، و زبانش را برون می‌آورد، و اگر او را به حال خود واگذاری، باز همین کار را می‌کند (گویی چنان تشنه دنیاپرستی است که هرگز سیراب نمی‌شود!

(این مثل گروهی است که آیات ما را تکذیب کردند این داستانها را (برای آنها) بازگو کن، شاید بیندیشند (و بیدار شوند).

آیات فوق سخن از یک عالم و دانشمند می‌گوید که نخست در مسیر حق بود، آن چنان که هیچ‌کس فکر نمی‌کرد روزی منحرف شود اما سرانجام دنیاپرستی و پیروی از هوای نفس و نیز تمایل به فرعون و وعد و وعیدهای او از راه حق منحرف شد و همه مقامات خود را از دست داد و در صف گمراهان و پیروان شیطان و مخالفان موسی(ع) قرار گرفت.

معنای "انسلاخ" بیرون شدن و یا کندن هر چیزی از پوست و جلدش است (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲، ص ۴۱۹). این تعبیر کنایه استعاری از این است که آیات چنان در بلعم باعورا رسوخ داشت و وی آن چنان ملازم آیات بود که با پوست بدن او ملازم بود، و به خاطر خبث درونی که داشت از جلد خود بیرون آمد (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۸، ص ۳۳۲).

۴-۲-۴. استکبار رسانه‌ای

سامری شخصیت دیگری است که در اثر استکبار علمی - تبلیغاتی، با بدعت‌های خود دین ساختگی به بشر ارائه و پس از تلاش‌های حضرت موسی (ع)، پیروان وی را به تفرقه و گمراهی دچار کرد. داستان وی نیز در آیاتی چند از قرآن کریم بیان شده است: «قَالَ فَمَا خَطْبُكَ يَا سَامِرِيُّ * قَالَ بَصُرْتُ بِمَا لَمْ يَبْصُرُوا بِهِ فَقَبَضْتُ قَبْضَةً مِنْ أَثَرِ الرَّسُولِ فَنَبَذْتُهَا وَكَذَلِكَ سَوَّلَتْ لِي نَفْسِي * قَالَ فَادْهَبْ فَإِنَّ لَكَ فِي الْحَيَاةِ أَنْ تَقُولَ لَا مِسَاسَ وَإِنَّ لَكَ مَوْعِدًا لَنْ نُخْلَقَهُ وَانظُرْ إِلَى إِلْهِكَ الَّذِي ظَلْتَ عَلَيْهِ عَاكِفًا لَنْهَضِفَنَّهُ لَمَّ كُنْسِفَتْنِي فِي الْيَمِّ نَسْفًا»؛ (طه: ۹۵-۹۷)؛ موسی رو به سامری کرد و گفت: «تو چرا این کار را کردی، ای سامری؟!»، گفت، «من چیزی دیدم که آنها ندیدند من قسمتی از آثار رسول (و فرستاده خدا) را گرفتم، سپس آن را افکندم، و این چنین (هوای) نفس من این کار را در نظرم جلوه داد!» (موسی) گفت، «برو، که بهره تو در زندگی دنیا این است که (هر کس با تو نزدیک شود) بگویی «با من تماس نگیر!» و تو می‌عادی (از عذاب خدا) داری، که هرگز تخلف نخواهد شد! (اکنون) بنگر به این معبودت که پیوسته آن را پرستش می‌کردی! و بین ما آن را نخست می‌سوزانیم سپس ذرات آن را به دریا می‌پاشیم.

آنچه بین مفسرین مشهور و معروف است و بعضی از روایات هم بر آن دلالت دارد این است که، سامری از خاک زیر قدم جبرئیل که برای غرق گردانیدن فرعون به صورت بشر درآمده بود گرفت و از آن خاک در شکم گوساله ریخت و گوساله به صدا آمد. بدین ترتیب، سامری مردم را فریب داد که این خدای موسی(ع) است و مردم گوساله را گرفته و به آن سجده

نمودند. وجه دیگر تفسیری آیه آن است که مقصود از رسول، موسی (ع) باشد و اثر او، سنت و رسم او و اوامر او بوده باشد (امین، ۱۳۶۱، ج ۸، صص ۲۰۳-۲۰۴).

به هر روی، این اقوال تفسیری در حد احتمالات بوده و به نص معتبر و یقینی باز نمی‌گردد. آنچه اهمیت دارد آنکه عمل سامری از سنخ صناعت بوده و وی با زیرکی و علمی که داشته، با ساخت گوساله، آن هم به شکلی خاص، از طریق رسانه‌ای و تبلیغاتی به انحراف افکار عمومی مردم پرداخت. تا جایی که در این امر موفقیت حاصل نمود و آنچه را که می‌خواست بر افکار و قلوب مردم القا نمود. در مقابل اقدام سامری در به انحراف کشیدن مردم، موسی (ع) به دو طریق با انحراف سامری برخورد نمود:

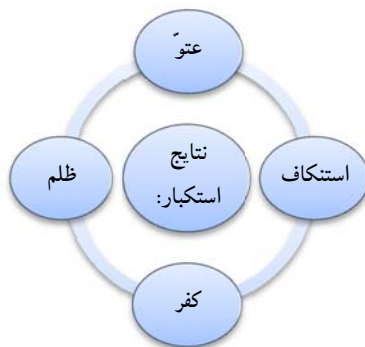
۱- عزل سامری از جامعه، زیرا که او ریشه فساد و فتنه بود.

۲- شکستن و نابود کردن گوساله، موسی (ع) گوساله را سوزانید و خاکسترش را در دریا ریخت تا ریشه فتنه را برکند. او نمی‌خواست حتی ذره‌ای از آن یا خاکسترش باقی بماند تا مبادا در آینده مورد تقدیس طاغوتان قرار گیرد.

از این آیه درمی‌یابیم که برانداختن طاغوت کافی نیست، بلکه باید ریشه آن را برکند و همه آثار و نمادها را نابود کرد (مدرسی، ۱۴۱۹، ج ۷، ص ۲۱۹). بدین ترتیب، موسی (ع) در طول زندگی خود با سه قدرت طاغوتی مستکبر مبارزه کرد: فرعون که مظهر استکبار سیاسی و قدرت و حکومت بود، قارون که مظهر استکبار اقتصادی و ثروت بود و سامری که مظهر استکبار رسانه‌ای و صنعت و فریب و اغفال بود.

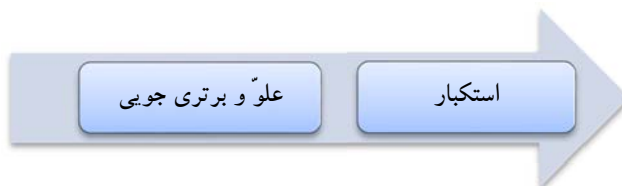
نتیجه‌گیری

۱- استکبار در قرآن کریم، همراه با واژگانی چون عتو، علو، استنکاف، کفر و ظلم آمده است. بر این اساس و عتو، استنکاف، کفر و ظلم را نتیجه استکبار دانست.



نمودار ۱: نتایج استکبار

۲- با بررسی واژگان هم‌نشین با استکبار و با در نظر گرفتن آیات مربوطه، می‌توان ریشه و دلیل استکبار را علوّ و برتری جوئی دانست.



نمودار ۲: ریشه اصلی استکبار

۳- استکبار از خطرناک‌ترین بیماری‌های اجتماعی است که سبب عقب‌ماندگی جوامع و استضعاف توده‌های مردمی می‌گردد.

۴- واژه ایمان، تقوا و استضعاف، واژگان متضاد با کفر در قرآن کریم هستند، می‌توان بیان داشت که عدم ایمان به خدا، پیامبران و معاد و نداشتن تقوا، موجب استکبار شده و استکبار در مرتبه و سطح اجتماعی، موجب استضعاف توده‌های مردمی می‌گردد،



نمودار ۳: موجبات استکبار

۵- استکبار فردی، موجب استکبار اجتماعی می‌گردد؛ بدین معنا که استکبار که در ابتدا حالتی درونی و ناشی از خودبزرگ‌بینی است، موجب استکبار عبادی می‌گردد. استکبار عبادی نیز باعث ایجاد سه قسم دیگر استکبار؛ یعنی استکبار سیاسی، اقتصادی و علمی می‌شود. پس می‌توان ریشه انواع و اقسام استکبار را در استکبار بنده در پیشگاه خدا و احساس بی‌نیازی از ذات الهی و نادیده انگاشتن قدرت الهی دانست.



نمودار ۴: مراحل استکبار

۶- استکبار سیاسی، اقتصادی و علمی در ارتباط با یکدیگر بوده و بر یکدیگر تأثیرات متقابل می‌گذارند.

۷- زمینه‌ها و عوامل مختلفی در پیدایش استکبار دخیل‌اند. عواملی چون مال و ثروت فراوان، اشرافی‌گری و رفاه‌زدگی، قدرت نظامی و موقعیت سیاسی - اجتماعی، فقر فرهنگی و عدم استقلال فکری مستضعفان، کفر، برتری‌جویی، هوای نفس و خودپرستی، گناهکاری و نیز غفلت از قدرت خداوند، از جمله این عوامل و زمینه‌ها می‌باشند.

۸- قرآن کریم برای مبارزه و مواجهه با گونه‌های مختلف استکبار، راهکارهایی را ارائه نموده است، قیام در مقابل مستکبران سیاسی و تقویت روحیه خودباوری در افراد جامعه، تقویت روحیه قناعت و توجه به ارزش‌های متعالی و نیز خروج از خودمحوری و هوای نفس از جمله راه‌های مقابله با استکبار سیاسی، اقتصادی و فرهنگی می‌باشد.

۹- استکبار دارای آثار و نتایج منفی در بعد فردی، اجتماعی و دنیوی و اخروی است، محرومیت از رحمت و هدایت‌های الهی، گمراهی خود و دیگران، بدعابتی و گرفتاری به عذاب‌های دنیوی و اخروی، از جمله آثار و پیامدهای استکبار می‌باشد.

کتاب‌نامه:

۱. قرآن کریم.
۲. ابن منظور، محمد بن مكرم (۱۴۱۴ق)، *لسان العرب*، بیروت: دار صادر، چاپ سوم.
۳. امین، سیده نصرت (۱۳۶۱ش)، *مخزن العرفان در تفسیر قرآن*، تهران: نهضت زنان مسلمان.
۴. ایزوتسو، توشیهیکو (۱۳۷۸ش)، *مفاهیم اخلاقی، دینی در قرآن مجید*، تهران: فروزان‌روز.
۵. جوادی آملی، عبدالله (۱۳۸۹)، *تسنیم*، قم: انتشارات اسراء.
۶. رازی، ابوالفتوح حسین بن علی (۱۴۰۸ق)، *روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن*، مشهد: بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی.
۷. رازی، فخرالدین ابوعبدالله محمد بن عمر (۱۴۲۰ق)، *مفاتیح الغیب*، بیروت: دار احیاء التراث العربی، چاپ سوم.
۸. راغب اصفهانی، حسین بن محمد (۱۴۱۲ق)، *المفردات فی غریب القرآن*، دمشق: الدار الشامیه.

۹. زمخشری، محمود (۱۴۰۷ق)، *الكشاف عن حقائق غوامض التنزيل*، بیروت: دارالکتب العربی، چاپ سوم.
۱۰. سبزواری نجفی، محمد بن حبیب‌الله (۱۴۰۶ق)، *الجدید فی تفسیر القرآن المجید*، بیروت: دارالتعارف للمطبوعات.
۱۱. شهیدی، سید مهدی (۱۳۸۸)، «معناشناسی واژه استکبار در قرآن کریم بر مبنای نظریه ایزوتسو»، *فصلنامه معرفت*، شماره ۱۴۳.
۱۲. طباطبایی، سیدمحمدحسین (۱۴۱۷ق)، *المیزان فی تفسیر القرآن*، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ پنجم.
۱۳. طبرسی، فضل بن حسن (۱۳۷۲ش)، *مجمع البیان فی تفسیر القرآن*، تهران: ناصرخسرو، چاپ سوم.
۱۴. طبری، ابوجعفر محمدبن جریر (۱۴۱۲ق)، *جامع البیان فی تفسیر القرآن*، بیروت: دارالمعرفه، چاپ اول.
۱۵. طریحی، فخرالدین (۱۳۷۵ش)، *مجمع البحرین*، تهران: کتاب فروشی مرتضوی، چاپ سوم.
۱۶. عبدالباقی، محمدفواد (۱۳۷۸ش)، *المعجم المفهرس لألفاظ القرآن الکریم*، قم: انتشارات حر، چاپ اول.
۱۷. عسکری، ابوهلال (۱۴۱۲ق)، *معجم الفروق اللغویة*، قم: مؤسسه النشر الاسلامی.
۱۸. فراهیدی، خلیل بن احمد (۱۴۱۰ق)، *کتاب العین*، قم: هجرت، چاپ دوم.
۱۹. مجلسی، محمدباقر (۱۴۰۳ق)، *بحار الأنوار*، بیروت: داراحیاء التراث العربی.
۲۰. مدرسی، سیدمحمدتقی (۱۴۱۹ق)، *من هدی القرآن*، تهران: دارالحسین، چاپ اول.
۲۱. مصطفوی، حسن (۱۳۶۰ش)، *التحقیق فی کلمات القرآن الکریم*، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
۲۲. مغنیه، محمدجواد (۱۴۲۴ق)، *التفسیر الکاشف*، تهران: دارالکتب الاسلامیه.
۲۳. مکارم شیرازی، ناصر و همکاران (۱۳۷۴ش)، *تفسیر نمونه*، تهران: دارالکتب الاسلامیه.
۲۴. میبدی، رشیدالدین احمدبن ابی سعد (۱۳۷۱ش)، *کشف الأسرار و عدّه الأبرار*، تهران: انتشارات امیرکبیر، چاپ پنجم.